

سومین نشست تخصصی کتاب ماه ادبیات و فلسفه در روز پنجشنبه ۷۷/۹/۱۹ با حضور دکتر سعید ارباب شیرانی و دکتر صالح حسینی برگزار و درباره کتاب «تحلیل نقد» اثر نور تروپ فرای، ترجمه صالح حسینی بحث و گفتگو شد. ابتدا علی اصغر محمدخانی سردبیر کتاب ماه ادبیات و فلسفه درباره اهداف برگزاری این نشست‌ها نکاتی را یادآور و درباره کتابهای منتشر شده در ماههای مهر و آبان ۱۳۷۷ در حوزه ادبیات و فلسفه گزارشی را ارائه کرد و خاطرنشان ساخت که کتابهای منتشر شده در این دو ماه از نظر کیفی و کمی در حد مطلوبی بوده و افزایش کمی و کیفی را در این حوزه‌ها نشان می‌دهد. وی کتاب «تحلیل نقد» را یکی از آثار مهم در حوزه نقد نظری دانست و اشاره کرد که در سالهای اخیر آثار ارزشمندی در زمینه مباحث نظری نقد، ترجمه و منتشر شده‌اند و مهمترین این آثار را «تاریخ نقد جدید» اثر رنه ولک، ترجمه دکتر سعید ارباب شیرانی و «نظریه ادبیات» اثر رنه ولک، ترجمه دکتر ضیاء سوحد و پرویز مهاجر، «اصول نقد ادبی» اثر ریچاردز، ترجمه دکتر

دکتر صالح حسینی:

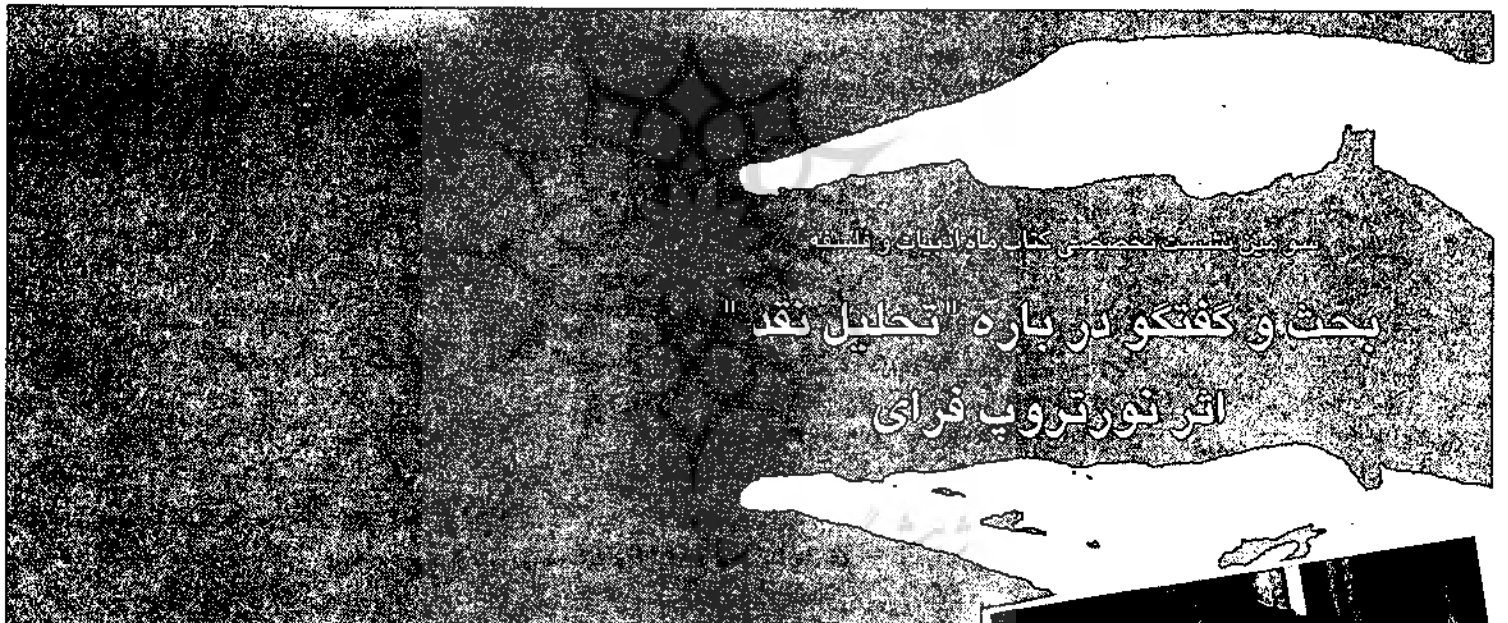
ابتدا مختصر در مورد کتاب توضیح می‌دهم. قصد فرای، بر آن است که نظری اجمالی درباره دامنه و نظریه و اصول و فنون نقد ادبی به دست دهد. این کتاب مشتمل بر مقدمه‌ای است بر چهار مقاله و نتیجه‌گیری مشروط. شاید بهتر باشد به جای مقاله بگوییم «جستار» از این جهت که خودش در مقدمه می‌گوید این کتاب شامل جستارهایی است درباره امکان دیدگاهی اجمالی درباره دامنه و مبادی و اصول و شیوه‌های نقد ادبی و منظورش هم از جستار به همان مفهوم اصلی کلمه که عبارت باشد از اهتمام ناتمام.

منظورش هم از نقد هم تقدیمه آثار تحقیقی و ذوقی مربوط به ادبیات است که جزئی از آن چیزی است که نامهای مختلف یافته است. از قبیل، آموزش لیبرال، فرهنگ یا بررسی علوم انسانی. البته با این قید که نقد جزء اساسی آن است. مقدمه و نتیجه در دفاع از هدف است و در چهار مقاله هم «ساختار کلامی مفروض» نقد

یا نشانه‌ها وجود ندارد. خود فرای می‌گوید در هر دو ارائه سمبل، آناگورثیکی است.

از نظر او نقد مجموعه معلوماتی است که می‌توانیم دقیق و پیشرفته‌اش کنیم ولی نمی‌توانیم به امر پیشگویانه تبدیل کنیم، زیرا محدودده‌اش مشخص است. برای همین به مقالاتش به عمد حالت انگاره‌ای یا قالبی داده است. در نتیجه دستور زبان نظری او علاوه بر اینکه نقد است، کتابچه راهنمای ادبیات هم هست. این کتاب دوازده دارد ۱- تفسیری و تشریحی است و به دلیل مبتنی بودن آن بر بررسی استقرایی کل ادبیات، می‌توانیم بگوییم بوطیقای جدید است.

۲- مقدمه‌ای است بر اصول ساختاری ادبیات در متن کلاسیک و مسیحی آن. در بوطیقا همانطور که مستحضر هستید بنیان نظری ارسطو با توجه به نمایشنامه‌هایی که در دوران ایشان نوشته می‌شده از قبیل تاریخی و کمندی و همینطور حماسه، بنیان نظری ارسطو نیز بر دو اثر هومر یعنی ایلیاد و ادیسه است.



سعید حمیدیان دانست. سردبیر کتاب ماه افزود که صاحب‌نظران، کتاب «تحلیل نقد» را بوطیقای جدید می‌نامند و آن را در مباحث نظری نقد اثری مهم می‌دانند. آنگاه دکتر صالح حسینی مترجم کتاب «تحلیل نقد» بحث خود را درباره کتاب «تحلیل نقد» آغاز کرد.

رتال جامع علوم انسانی

بنیان نظری فرای کل ادبیات غرب است. نحوه طبقه‌بندی و نظم دادن به ادبیات و قرائت آثار ادبی با توجه به عهد عتیق و عهد جدید است. و از این نظر وامدار ویلیام بلیک است. او در سال ۱۹۴۷ کتابی می‌نویسد درباره آثار دکتر بلیک و نام کتاب را «تقارن سهمناک» می‌گذارد که برگرفته از یکی از اشعار ویلیام بلیک است بنام «The Tyger». خود فرای می‌گوید وقتی که من این کتاب را درباره بلیک نوشتم متوجه شدم که من هم همین کار را انجام بدهم یعنی مثل بلیک که عهد عتیق و عهد جدید را مبنای ادبیات غرب می‌داند با توجه به این دو، کل ادبیات غرب را بررسی بکند و در عین حال به سنت هم نظر داشته باشد بنام سنت کلاسیک. در واقع کاری که می‌کند همسان کردن و همتا کردن مفهوم کلاسیک در هنر با مفهوم کتاب آسمانی در مذهب است.

مقاله اول کتاب درباره نقد تاریخی است که در اینجا به وجوه داستانی می‌پردازد و به نوعی تبیین

ادبی نظام‌بندی شده است و قید کرده که نقد ادبی یکی از علوم انسانی خودایستاست. برای تحقق آن مطلب، «قالب نظری» می‌سازد. این قالب فقط در تملک نقد است و در عین حال به موضوع ادبی مورد بحث مرتبط است. فرای ساختار نقد را از یک سو بر بنیان کل تجربه ادبیات می‌گذارد و بنابراین تجربی عمل می‌کند و از طرف دیگر بر این عقیده است که درک و دریافت غایی بر مدار ریاضیات و اسطوره است.

به این معنی که ریاضیات به علوم طبیعی انسجام می‌دهد و در عین حال از این علوم یا هر شائوده بیرونی دیگر مستقل می‌ماند. ادبیات هم ساختار کلامی الهیات، تاریخ، فلسفه و روانشناسی یا هر شاخه دیگری از علوم را که به ضرورت از زبان به وجود می‌آید، تشکیل می‌دهد. ادبیات مانند ریاضیات خودایستاست. جهان مفروض هر دو از تضاد استدلالی بودن و نبودن یا وجود و عدم رهاست و در هر دو نظام کلی واقعیت در حوزه نظام کلی الفاظ یا نشانه‌ها وجود دارد و ویرای نظام کلی الفاظ

◀ از نظر فرای آرکتیپ چیزی جز سمبول نیست و این سمبول که معمولاً ایماژ یا تصویر است به قدر کافی در ادبیات ما مکرر می‌شود و بنابراین در قالب عنصری از عناصر تجربه ادبی انسان به طور اعم بازشناخته می‌گردد.

واحد ساختار ادبی است طوری که ما در هنگام بحث و بررسی می‌توانیم آن را از عناصر دیگر متمایز سازیم. بعد انگاره یا قالب قرون وسطایی را جرح و تعدیل می‌کند. و به پنج مرحله معنایی قایل می‌شود که عبارت است از لفظی و حقیقی، وصفی، صوری، آرکتیپی و آناگورثیکی. اینها به ترتیب مرتبط با وجوه تهکمی، محاکات فروتر، محاکات برتر، رمانسی و اسطوره‌ای است.

مقاله سوم به نقد آرکتیپی یا صور نوعی اختصاص دارد. یونگ آرکتیپ را صور اولیه می‌داند و در تعریف آن می‌گوید این صور «بقایای روانی» انواع مکرر تجربه در زندگی نیاکان اولیه و مرده ریگ ناخودآگاه جمعی نژاد بشر است و در اساطیر و رویا و آثار ادبی جلوه می‌یابد. اما از نظر فرای توسل به ناخودآگاه جمعی چیزی جز توجه انتقال پذیری صور نوعی نیست و چنین فرضیه‌ای در نقد ادبی ضرورت ندارد. از نظر او آرکتیپ چیزی جز سمبول نیست و این سمبول که معمولاً ایماژ یا تصویر است به قدر کافی در ادبیات ما مکرر می‌شود و بنابراین در قالب عنصری از عناصر تجربه ادبی انسان به طور اعم بازشناخته می‌گردد. مبحث این مقاله تقسیم می‌شود به نظریه معنای آرکتیپی و نظریه میتوس (روایت آرکتیپی). معنای آرکتیپی را با توجه به تصاویر آن بررسی می‌کند. این تصاویر بهشتی، دوزخی، آناگورثیکی یا عام است. ساختار این تصاویر عمدتاً در نوع‌شناسی کتاب مقدس طرح افکنده می‌شود و پس از آن این ساختارها به لحاظ سیر اصلی در روایت آرکتیپی (میتوس) بررسی می‌شود. میتوس چه کمیک باشد چه رمانس، چه تراژیک و تهکمی - با توجه به توالی دوری آنها یعنی مطابق با دور فصول، صورت می‌گیرد و به این ترتیب کمدی میتوس بهار، رمانس میتوس تابستان، تراژدی میتوس پاییز و طنز و هزل میتوس زمستان قلمداد می‌شود.

مقاله چهارم درباره نقد ریپورقیایی یا نقد بلاغی است و فرای در این مقاله نظریه انواع ادبی را مطرح می‌کند و تمایز انواع را مبتنی بر رادیکال یا اصل نمایش می‌داند. فرای بر این مبنا می‌گوشد ایپوس و نثر و نمایش و شعر غنایی را به ترتیب برحسب ایقاع تکرار، ایقاع پیوسته، ایقاع متناسب و ایقاع تداومی تعریف کند. ایپوس را رابرت اسکولز به جایش روایت شفاهی می‌گذارد. فرای در بخش آخر مقاله به انواع دایرةالمعارفی یا آمیخته می‌پردازد و مشخصه آن تنوع فراوان موضوع و دل بستگی شدید به عقاید و افکار است که این اصطلاح دایرةالمعارفی را شامل کتاب مقدس، کمدی الهی، حماسه‌های بزرگ آثار جویس و پروست می‌داند. این تقریباً خلاصه‌ای از کتاب است که عرض کردم.

بر تحلیل نقد اشکالات فراوانی وارد کردند، یکی از این اشکالات نظری است که تودورف در کتاب Fantastic وارد کرده و اشکالی که می‌گیرد این است که از نظر وجوه داستانی (پنج مورد به لحاظ سخی و مرتبه) و در مورد دو تای آخری یکی کمدی و داستانهایی رئالیستی و آخری هم به آثار طنزآمیز صحبتی از سخی و مرتبه نمی‌کند. تودورف می‌گوید که درباره دو مورد آخر

بنیان نظری فرای کل ادبیات غرب است. نحوه طبقه‌بندی و نظم دادن به ادبیات و قرائت آثار ادبی با توجه به عهد عتیق و عهد جدید است. و از این نظر وامدار ویلیام بلیک است.

هم بایستی این مسأله مشخص شود. ایشان می‌گوید ممکن است نوع ادبی نداشته باشیم که یا اینها منطبق باشد و اگر نیست دو اشکال است یکی اینکه برخورد ژنریکی ارسطو ناقص است - و دوم اینکه چون چنین ژانری نداریم به این معنا نیست که بعدها به وجود نیاید. مثل جدول عناصر مندلیف که جایش خالی است ولی ممکن است پر شود یا بتوان ایجاد کرد. پس برخلاف نظر فرای که اثرش را علمی و تئوریک می‌داند تودورف بر این نظر هست که تحلیل نقد متأثر از نظر شخصی فرای است. نقد هست، اما تئوری نیست، پس علمی هم نیست. چون اگر باشد باید با مقولات دیگر هم جور دربیاید و بتوان بر مبنای آن ژانرهای دیگر را هم طبقه‌بندی کرد.

دومین ایراد را رابرت اسکولز و کلاگ در کتاب ماهیت روایت می‌گیرند. فرای می‌گوید اسطوره، به لحاظ روایت، تقلید اعمالی است که نزدیک به آرزوی بشری است یا در محدوده‌های قابل تصور آرزوی بشری است. در اساطیر، شخصیت‌های ایزدانی هستند متنعم از زنان زیبا، با هم می‌جنگند، به آدمی آرامش خیال می‌دهند یا او را یاری می‌کنند و در غیر این صورت در ماندگی بشری را از اوج آزادی جاودانه‌شان تماشای می‌کنند. اما دوباره ایزدان مربوط به روایت‌های اولیه تر اساطیری چنین نیست. در اسطوره‌هایی از قبیل اسطوره ادونیس، از بریس و تموز که در شاخه زرین فریزر نمود برجسته‌ای دارند عرضه ایزدان به این صورت نیست که درگیر اعمالی باشند نزدیک به آرزوی بشری یا در محدوده‌های قابل تصور آرزوی بشری است. آن طور که فرای می‌گوید این اسطوره‌ها منحصرأ فرامود آرزوهای بشری نیستند فرامود ترس آدمی نیز هستند.

نظر اسکولز و کلاگ بر این است که در اسطوره برخلاف نظر فرای، صفات فراسپهری اسطوره نباید مؤکد شود، بلکه بهتر است صفات یا کیفیات سنتی مؤکد گردد. به عبارت دیگر از نظر آنها اسطوره مترادف با روایت سنتی است. چرا که لفظ یونانی میتوس دقیقاً به همین معناست یعنی روایت سنتی. از نظر فرای از آنجا که ادبیات بیانی خودایستاست تاریخ هم تاریخ ادبی است. و دنیای بسته‌ای است که ربطی به تاریخ واقعی ندارد. ادبیات شیوه شناخت واقعیت نیست بلکه نوعی

نظریه ارسطو است. یعنی به طور کلی همه کتاب تبیین نظریه ارسطوست. از نظر ارسطو تفاوت‌های آثار داستانی ناشی از مراتب متفاوت اشخاص داستانی است. در بعضی از داستانها اشخاص بهتر از ما، در بعضی بدتر، و در بعضی همسان با ما هستند. فرای می‌گوید الفاظ مستعمل ارسطو برای خوب و بد به معنای مجازی سنگین و سبک است و در داستانهای ادبی، طرح عبارت است از انجام یافتن چیزی. به دست شخص. این شخص قهرمان و چیزی که انجام می‌دهد یا نمی‌تواند به انجام برساند، چیزی است که در سطح مفروضات نویسنده، و به تبع آن در توقعات مخاطبان، می‌تواند یا می‌توانسته است انجام دهد. پس آثار تخیلی را نه به لحاظ اخلاقی، بلکه با توجه به قدرت عمل قهرمان که بیشتر یا کمتر یا همسان قدرت عمل ماست، می‌توان طبقه‌بندی کرد. او می‌گوید اگر قهرمان به لحاظ سخی برتر از دیگران و برتر از محیط آنها باشد ایزدان است و داستانش اسطوره‌ای یعنی سرگذشت یکی از ایزدان. این داستانهای مهمی در ادبیات دارد ولی بیرون از مقولات ادبی معمول یافت می‌شود.

اگرچه قهرمان به لحاظ مرتبه برتر از دیگر انسانها و محیط خویش باشد قهرمان نوعی رمانس است و اعمال او شگفت‌انگیز ولی خودش در مقام انسان شناخته می‌شود. اگر قهرمان به لحاظ مرتبه برتر، ولی از محیط طبیعی برتر نباشد رهبر است که این قهرمان حماسه‌ها و تراژدیهاست. اگر قهرمان نه بر دیگران برتری داشته باشد نه به محیط خویش، یکی از ماست و قهرمان وجه محاکات فروتر و داستانهای رئالیستی است. اگر قهرمان به لحاظ قدرت یا هوش فروتر از ما باشد. متعلق به وجه تهکمی و یا طنزآمیز است. سیر این وجوه با توجه به توالی تاریخی است. یعنی به لحاظ زمانی به دنبال هم می‌آیند. ایشان می‌گوید اگر توجهی به فهرست داشته باشیم مرکز ثقل داستانهای اروپایی طی پانزده قرن گذشته رو به سمت پائین فهرست سیر کرده است. از اسطوره شروع شده و به طنز رسیده است.

مقاله دوم درباره نقد اخلاقی: نظریه سمبولها و معانی چندگانه و توالی مراحل یا روابطی است که اثر ادبی در چارچوب آن قرار می‌گیرد و روایت و معنای آن ملحوظ می‌شود. البته منظور فرای از سمبول، هرگونه

رویای جمعی ناکجا آبادی است که در سراسر تاریخ ادامه داشته است. بیان آرزوهای اساسی بشر است که به پیدایش تمدن انجامیده است. بیان تک تک افراد نویسنده‌های ادبیات نیست، چون این افراد عملکرد نظام جهانی است. ایگلتون می‌گوید فرای ریشه ناکجا آبادی ادبیات را مؤکد می‌کند. چون از دنیای اجتماعی و عینی می‌ترسد و خود تاریخ را نمی‌پسندد. تنها در ادبیات است که می‌توان بیرون بودگی زبان ارجاعی را کنار نهاد و وطن معنوی کشف کرد. بحث مربوط به میتوس‌ها تصاویر چرخه‌های طبیعت است و خاطر نوستالژیک تاریخ پیش از صفت‌گرایی است. تاریخ واقعی از نظر فرای اسارت است و جبر و ادبیات جایی است که می‌توان آزاد باقی ماند چون فرای اومانیزم مسیحی است. دینامیک پیش برنده ادبیات و تمدن (که آرزوست) عاقبت در ملکوت خدا محقق می‌شود. البته ایگلتون مارکسیست است و معلوم است که با فرای که اومانیزم مسیحی است سر سازگاری ندارد.

پرسش و پاسخ

محمدرحمانی: فرای نقد خاص را از کتاب حذف کرده و فقط به نقد نظری خالص پرداخته آیا بعد می‌خواسته آنرا ادامه بدهد یا خیر؟ نقد کاربردی در این اثر به چشم نمی‌خورد چرا؟

دکتر صالح حسینی: خود فرای در کتاب نوشته که گمان می‌کنم این کتاب به متممی نیاز داشته باشد که به نقد کاربردی بپردازد. من وقتی کار را شروع کردم کار سر از جامعی دیگر درآورد و من خود را مشغول اصطلاحاتی نظیر سمبول، اسطوره و آنا گوزی و... کردم و برای همین هم جنبه‌های نظری و کاربردی کاری که در پیش گرفته بودم از دستم خارج شد.

محمدرحمانی: در جایی از کتاب خواندم که فرای گفته است ادبیات را نمی‌شود درس داد ولی نقد را می‌شود. چطور به این نظر رسیده است؟ و دیگر اینکه شباهت‌ها و تفاوت‌های آراء و فرای یا نقد نو در چه مواردی است؟

دکتر ارباب شیرانی: من گمان می‌کنم مسأله‌ای که مورد نظر فرای است این است که ما چطور می‌توانیم ادبیات را تعلیم بدهیم و بر اساس این تئوری نشان می‌دهد که تعلیم ادبیات یک امر کاملاً ذوقی هست. چیزی نیست که شما بتوانید در کلاس درس بدهید. ولی نقد همان فهم ادبیات است (به یک معنی).

البته این نظر فرای به نظر دیگری که خیلی‌ها به آن اعتقاد دارند شبیه است و آن این است که ما در ادبیات برخلاف علوم پیشرفت نداریم. راجع به نقد نو باید بگویم که فرای تا آنجایی که نظرش متمرکز بر اثر ادبی واحد است واقعاً تفاوتی با نقد نویسندگان ندارد. وقتی هم که درباره سنت حرف می‌زند خیلی شبیه مسایلی مانند کانت دارد و اصولاً نظر فرای راجع به سنت تفاوت چندانی ندارد و تفاوت اساسی آن در دو زمینه است یکی در جایی که فرای مسأله را مسأله پدر یک اثر ادبی کیست؟ و شاعر زهدان شعر است. همانطور که الیوت می‌گوید که شاعر مثل کاتالیزور می‌ماند که وجودش در یک عمل شیمیایی لازم است ولی خودش هیچ تأثیری

فرای می‌گوید ادبیات سنتی راحترین جا برای تحقیق درباره صور نوعی یعنی همان ادبیات ساده هست.

می‌گوید بهتر است که نظر ما بر تعالی بافتها یا روابط باشد که بتوانیم کل آثار ادبی را تحت الشعاع قرار بدهیم به طوری که هر بافتی دارای ایتوس، میتوس و دایانویای خودش باشد. که این بافتها را "مرحله" نام گذاری می‌کند و بعد چند مرحله را می‌شمارد. مراحل لفظی و وصفی، مرحله صوری، بعد مرحله اسطوره‌ای است و بعد مرحله آناگوزیکی است. که سومی مرحله اسطوره‌ای است در آنجا به آرکتیپ می‌پردازد. و بعد آرکتیپ که در مقاله دوم در مورد سنت ادبی حرف می‌زند. می‌گوید در اینجا ما به آرکتیپ می‌رسیم که عبارت باشد از تصویر مکرر که آرکتیپ سمبولی هست که یک شعر واحد را با شعر دیگر مرتبط می‌سازد در این نقد سنتها و انواع ادبی بررسی می‌شود مثل تصاویر شعر شبانی در لیسیداس و به یاد می‌آورد یا ذهن ما را به تئوکریتوس چرا که سلف شعر شبانی اشعار تئوکریتوس است. در ادامه به ویرژیل و از آنجا به کل سنت شعر شبانی می‌رسیم. من یک مثالی برای خودم دارم که جان کیت یک شعری دارد به نام ترانه برای سیوی یونانیان. در این هم زیبایی هست هم حقیقت، این چیزی نیست که فقط جان کیت به کار برده باشد. چون بلافاصله ذهن ما به عقب تر بر می‌گردد به شعری از جان لاک که در آن از خاکستر عاشق و معشوق نام می‌برد. که بعد از آنجا به عقب تر به شکسپیر می‌رسد. در شعری به نام قنوس و قمری در آنجا باز صحبت از خاکستر عاشق و معشوق که این خاکستر حاوی حقیقت و زیبایی است. منظور از سنت ادبی این است. بعد فرای می‌گوید ادبیات کاملاً سنتی راحترین جا برای تحقیق درباره صور نوعی یعنی منظور همان ادبیات ساده هست. در اینجا آنا گوزی معنای عام هست و بعد هم به بررسی استعاره می‌پردازد که چنین جنبه‌های مختلف برای استعاره قائل می‌شود یا توجه به مراحل لفظی و صوری و آرکتیپی و آناگوزیکی برایش قائل شده بود می‌گوید که برای آن‌ها استعاره آناگوزیکی هست که در دنیای اساطیر وجود دارد و در دنیای شعر هم به همین سان وجود دارد در استعاره آناگوزیکی هر چیزی بالقوه با هر چیزی هماهنگ است مثلاً در مذهب مسیحی می‌گوید که مفهوم مسیح سنگ و باغ و... را یگانه می‌کند. □

در آن ندارد. و این مسأله زهدان هم شبیه آن است. اما جنبه‌ای که هارتمن دارد و اینکه می‌گوید فرای نقد را دموکراتیزه کرده است. این به نظر من صحیح است یعنی جنبه دقیقاً لیبرال بودن را از بیشتر صاحبان نقد نو متمایز می‌کند. اصولاً نقدنویسها کسانی که نقدنویس هستند هم عقیده نیستند بلکه یک روش را به کار می‌برند و دقیقاً هم روش کار در یک اثر هنری واحد را فرای هم به کار می‌برد. ولی وقتی که فرای تأکید روی جنبه اجتماعی شعر و ادبیات دارد و آن تا کید متمایزش می‌کند و در ضمن باید توجه داشته باشیم که شاید خود این هم یکی از محدودیت‌های تئوری فرای باشد برای این که این جنبه اجتماعی که به شعر می‌دهد برداشت خاصی است که از فرهنگ دارد. و این متأثر از آرنولد است. با این که موضوع را باز می‌کند و در اجتماع می‌آورد این اجتماع، اجتماع فرهنگی ادبی است. و در ضمن وقتی فرای از لغت فرم استفاده می‌کند منظورش از زمینه مطلب فرم نقدنویسی‌ها نیست بلکه منظورش فرمی است که من به "قالب" ترجمه می‌کنم. یعنی قالب برونی اثر را در نظر دارد.

محمدرحمانی - محور اساسی نظر فرای پرداختن به نقد آرکتیپی است و شاید مقصود از طرح نقد تاریخی و نقد اخلاقی رسیدن به نقد آرکتیپی باشد چرا نقد آرکتیپی برجستگی بیشتری دارد؟

دکتر صالح حسینی - اصلاً منظورش از آوردن دو مثال اول و دوم هم رسیدن به این موضوع است یعنی این که بعد از صحبت از وجوه داستانی پنج گانه این وجه را طبقه بندی می‌کند به وجوه داستانی تراژیک، کمیک، مضمون مدار. او می‌گوید میتوس در آثار روایت مدار طرح می‌شود و در آثار مضمون مدار باید میتوس را معنا بکنیم روایت. در مقاله اولی با توجه به شش مقوله‌ای که ارسطو در بوطیقا یاد می‌کند که عبارت است از دایانویا، ایتوس و میتوس. دایانویا اندیشه است که در بعضی جاها ما می‌توانیم مضمون هم بگویم و در مقاله اول تأکید بر دایانویاست. در مقاله دوم تأکید علاوه بر دایانویا تأکید بر ایتوس و میتوس هم هست. ایتوس شخصیت است و میتوس هم در آثار مضمون مدار روایت است. اینها را ما باید در بافت آثار ادبی در نظر بگیریم و بعد بحث ذوالمعانی را پیش می‌کشند که بر مبنای آن

